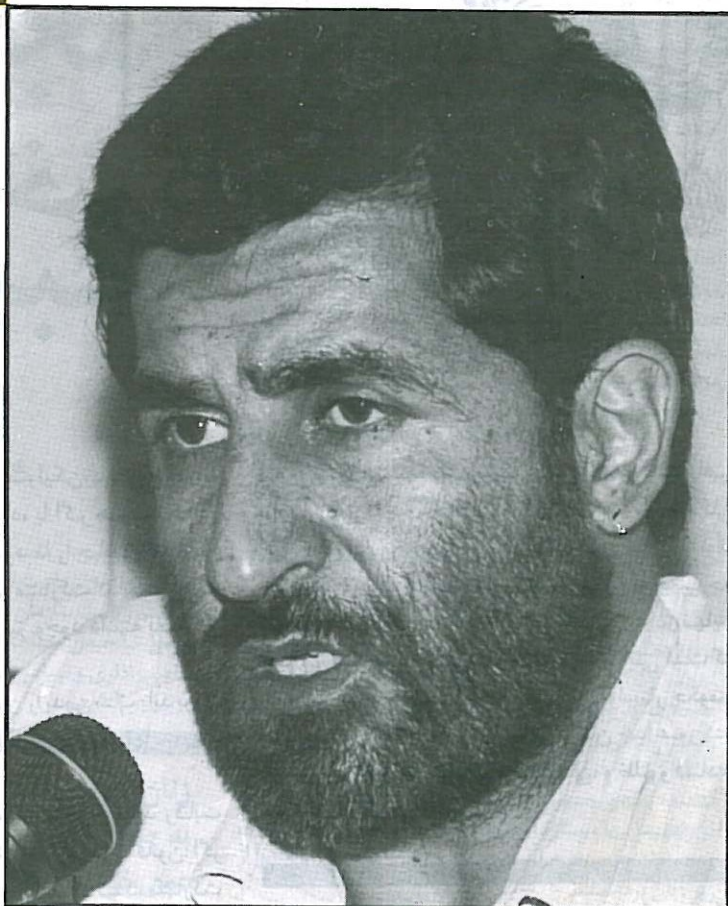


اخبار

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و تحلیل عرصه سیاسی کشور در گفت‌وگو با محسن آرمین



- مضمون انتخابات خبرگان / عباس عبدی
- زنان و مجلس خبرگان / مهرانگیز کار
- رهبری: انتخاب مستقیم، برای زمان محدود و نظارت مستمر / اکبر گنجی
- مرثیه‌ای برای آخرین آرمانشهر / محسن رنایی
- چرا رئیس‌جمهور به دادگاه نرفت؟ / یادداشت‌های عابر پیاده
- مسوولیت و آزادی / فریدریش هایک / عزت‌الله فولادوند
- حکومت ولایی (۱۸) بررسی ادله نقلی ولایت فقیه / محسن کدیور
- نقد مبنای «انتخاب فقیه» / آیت‌الله مکارم شیرازی
- مفاهیم بنیادی اندیشه مدرن: بازار / موسی غنی‌نژاد
- تأملات روی بشکه باروت / گفت‌وگوی یاتسک ژاکوفسکی با ساموئل پ. هانتینگتن
- چند نکته پیرامون «عدالت اجتماعی» / علیرضا علوی تبار
- نهضت آزادی: پایگاه روشنفکری، جایگاه دانشگاهی / پاسخ نهضت آزادی ایران به مقاله دوم خرداد و بحران فکر
- با نگاه فردوسی / در گفت‌وگو با باقر پرهام

محسن رنایی: بگذار طالبان برای آخرین بار چهره‌گریه و زشت اندیشه‌های آرمانشهریگری را به بشریت بنمایاند و این درسی باشد برای بشریت و به ویژه برای ماکه در این آموختن، بر دیگران مقدمیم.

عباس عبدی: آنان که نگران از دست رفتن حکومت دینی هستند، بهتر است با خود خلوت کنند، تا معلوم شود که نگران موقعیت خویش هستند.

محسن آرمین: اگر صلاحیت‌کاندیداهای ما مورد تأیید قرار نگیرد حق کناره‌گیری از انتخابات را برای خود محفوظ می‌دانیم.

آنانکه نظارت شورای نگهبان را استصوابی تفسیر می‌کنند ناگزیر باید نظارت مجلس خبرگان بر رهبری را نیز استصوابی تفسیر کنند.

انحصار مجلس خبرگان به فقها، تداعی‌کننده نوعی حکومت صنفی و اشرافیت روحانی است و رابطه مردم با رهبری را از طریق طبقه روحانی کانالیزه و یکسویه می‌کند.

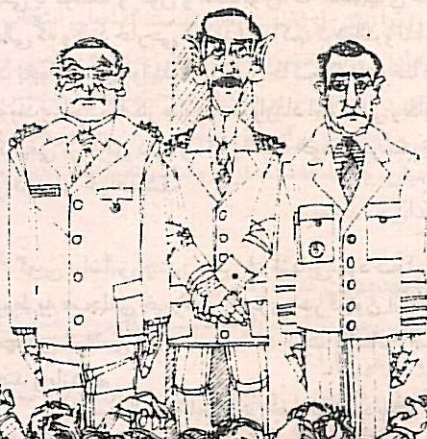
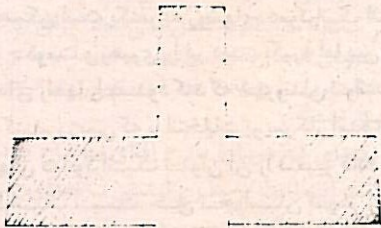
مرثیه‌ای برای آخرین

آرمانشهر

گفتاری در اولویت

اقتصادی توسعه سیاسی (۵)

محسن رنانی



برداشت ویژه خود از شرع، بر آنها و بر ما تحمیل کرده‌اند. شکستن تلویزیونها از سوی طالبان چه تفاوتی با مصادره آنتنهای ماهواره از سوی ما دارد؟ و اخراج امدادگران زن از سوی طالبان چه تفاوتی دارد با طرح انطباق پزشکی ما؟ بگذریم.

همان‌گونه که افراد وقتی در فرایند تکوین و تکامل جسمی و ذهنی خود می‌بالند، مراحل را از سر می‌گذرانند که بعدها مایه خجلت یا پشیمانی خودشان خواهد شد، بشریت نیز زاده می‌شود، کودکی را از سر می‌گذرانند، به بحران نوجوانی می‌رسد، بالغ می‌شود، و سپس در مسیر کمال عقلانی قرار می‌گیرد و در این فرایند تاریخی، تجربه‌های گوناگون و گاه پرهزینه‌ای را سپری می‌کند. تمدنها نیز همچون آدمیان، مرحله کودکی و تکیه بر غریزه محض، سپس نوجوانی و آرمانگرایی را، آنگاه بلوغ جوانی و سرشاری از احساسات عشق و نفرت را، بعد از آن میانسالی و حساسگری و زیاده‌خواهی را، و سرانجام بلوغ عقلی و کمال روحی را - که آغازی است بر اعتدال و خردمندی و زیستن بر مبنای واقعگرایی طبیعی - از سر می‌گذرانند. این راهی است که هم انسانها، هم جوامع و ملتها، و هم بشریت از پیمودن آن ناگزیر بوده‌اند.

آرمانشهرجویی جوامع، اندیشه‌ای است متعلق به دوران پیش از بلوغ آنان. در حالی که بشریت و جامعه جهانی، دوران کمال عقلانی و اعتدال خردمندانه و زیستن واقعگرایانه را آغاز کرده است و در آستانه یک تحول کیفی - که هنوز ماهیتی ناشناخته دارد - برای تولد و عبور به دنیایی جدید قرار دارد، ملت‌هایی هنوز در دوران نوجوانی به سر می‌برند.

آرمانشهرگیری، یعنی شگرایی شدیداً افراطی همراه با عقیده و زور. همان‌گونه که گاهی نوع خاصی از لباس یا مدل مو «مد» می‌شود و بعد اکثریت جمعیت از آن پیروی می‌کنند، در آرمانشهر نیز برای همه جوانب زندگی - از افکار و عقاید گرفته تا پوشش و خوراک و گفتار - نسخه‌های مشخصی پیچیده می‌شود، و همه به آن الگوی فکری یا رفتاری واحد، از روی عقیده یا از روی اجبار و زور، پایبندی نشان می‌دهند.

در آرمانشهرها، همه چیز استانداردسازی می‌شود. اما این استانداردها، نه طبیعی است و نه براساس ملاحظات علمی و نه به علت ضرورت‌های عملی. بلکه متفکری که یک طرح آرمانی را ارائه می‌دهد، یا سیاستمداری که یک جامعه آرمانی را بنیاد می‌گذارد، براساس برخی ارزشهای ذهنی و تمایلات فردی خود، می‌خواهد جامعه‌های یکدست، و از نظر او استاندارد، بنا کند. در چنین جامعه‌ای نه تنها اندیشه‌ها و اعتقادات به سوی یکدستی رانده می‌شود، بلکه الگوهای رفتاری واحدی نیز - از روی میل و اعتقاد، به وسیله تبلیغات، یا

در حالی که در این سوی مرزها هنوز گروهی تمامی همت خود را صرف مبارزه با «استفاده ابزاری» از هر چیزی کرده‌اند تا از ام القرای عالم اسلام در برابر تهاجم «خط و خال و چشم و ابرو» صیانت کنند، در آن سوی مرزها نیز طالبان نخستین امیرالمؤمنین خویش را بر تخت خلافت نشانده است تا تحت اوامرش، آخرین آرمانشهر قرن بیستم - و شاید آخرین آرمانشهر تاریخ بشریت - را بنیاد نهد.

نمی‌دانم چرا در حالی که عقلم از اندیشه زیستن در یک «حکومت طالبانی» به وحشت می‌افتد، دلم به پیروزی طالبان گرایش دارد. بگذار مردم صبور افغان که بیست سال است خونریزی و جباری آرمانشهرگرایان را - از نور محمد ترکی کمونیست تا ملا محمد عمر - دیده‌اند و تحمل کرده‌اند، چند صباحی دیگر نیز با تحمل رنج و مشقت زندگی در یک حکومت اسلامی طالبانی، تجربه‌ای ارزشمند و تازه را در زمینه حکومت‌های آرمانشهری، به بشریت تقدیم کنند.

بگذار بشریت در این واپسین روزهای قرن بیستم، که خود را برای یرتاب به آینده و تولد به دنیایی جدید آماده می‌کند - به هزینه ملت افغان - تجربه‌ای زنده و تازه از تحقق اندیشه‌های متعلق به عصر کودکی بشریت را به چشم ببیند و برای همیشه اندیشه‌های آرمانشهرگیری را بدرود گوید. اندیشه‌هایی که پیامبران نیز هیچ‌گاه برای استقرار آنها کوششی نکردند. تجربه افغانستان نمونه‌ای از مواردی است که «شَرّ فردی» مساوی «خیر اجتماعی» است. رنجی که ملت افغان خواهد برد، سود عظیمی برای بشریت در بردارد. این تجربه برای ما نیز - که هنوز در مورد کوچ به آینده، همراه با قافله بشریت، نه تصمیمی داریم و نه توانی - بسی ارزشمند است. بگذار تمامت‌خواهان و انحصارگرایان و ظاهرپرستان نمونه عینی و محقق شده آنچه را که در سر دارند، ببینند، تا شاید منتبه شوند.

مگر ماهیت مجازات مردان محاسن کوتاه از سوی طالبان چه تفاوتی با انواع فشارها و کزینشهایی دارد که در کشور ما موجب شده است تا بیشتر کارمندان دولت - بویژه آنانی که در جایگاه‌های مدیریتی و یا سیاسی قرار دارند - مثل تولیدات انبوه یک کارخانه، یکدست و یک شکل باشند: مردانی با یقه‌های بسته، موهایی نسبتاً کوتاه، محاسنی نسبتاً بلند، با وقار، تسبیح به دست، و با اصطلاحات و کلماتی دقیقاً مشابه، هنگام سلام و خداحافظی؟

مگر منع زنان افغان از سوی طالبان بیرون آمدن و حمام رفتن و کار کردن، چه تفاوتی دارد با منع زنان از سوی ما برای ورزش کردن و دوچرخه‌سواری و رئیس جمهور شدن؟ هر دوی اینها خطوطی هستند غیرطبیعی که عده‌ای براساس



اندیشه • راهنو • سال اول • شماره ۲۰

انرژی، پی. آده کاریکاتورست فرانسوی





اما همه احکام شرع به گونه‌ای هستند که حتی وقتی دقیق و کامل اجرا شوند، راه را بر «اندکی ناپهنجاری» باز می‌گذارند. و این گونه بوده است که، مثلاً، با وجودی که «دی عزیزی گفت حافظ می‌خورد پنهان شراب»، محاسب حق ورود به خانه خواجه را نداشت است و «شراب خانگی ترس محاسب خورده» در دسترس بوده است تا حضرت خواجه غزلهای آبداری بسراید که تا هفتصد سال بعد نیز نه تنها جان سوخته بسیاری از عارفان را سیراب کند، بلکه بسیاری از مردم عادی نیز با تقال به دیوانش بخوانند، «خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد / بگذر زعهد سست و سخنهای سخت خویش» و فشارهای روحی‌شان تخلیه شود و از انفجار روانی و ارتکاب به اعمال ناسنجیده و پرهزینه باز داشته شوند. پس «از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک؟» گیریم که خواجه جز به مستی نمی‌توانسته است این گونه بسراید، حال اگر محاسب وظیفه و اجازه داشت امکان گناه در خلوت را نیز از افراد بگیرد، جامعه ایران از منافع عظیم مادی و معنوی دیوان حضرت خواجه، در طول تاریخ محروم بود.

ماهیت مجازات مردان محاسن کوتاه از سوی طالبان چه تفاوتی با انواع فشارها و گزینشهایی دارد که در کشور ما موجب شده است تا بیشتر کارمندان دولت مثل تولیدات انبوه یک کارخانه، یکدست و یک شکل باشند.

این گونه است که در یک جامعه پویا و زنده از خطاها و ناپهنجاریها نیز به گونه‌ای سودمند بهره‌برداری می‌شود. و این گونه است که در جامعه پویا برای کسانی که استعدادشان فقط از طرق نامعمول و نامقبول شکوفا می‌شود، امکان این شکوفایی کاملاً سلب نمی‌شود، و برای کسانی که تنها از طرق نامعمول می‌توانند احساس سعادت کنند، امکان چنین احساسی مسدود نمی‌شود. و البته همه اینها در چارچوب قواعد و قوانین تعریف و تضمین شده تحقق می‌یابد. پس اگر بخواهیم تعریفی از یک جامعه‌کاری بدهیم می‌تواند چنین باشد: جامعه‌کاری به گونه‌ای سازماندهی شده است که حداکثر استعدادهای تواناییهای اعضایش را شکوفا کند و به کار گیرد، و حداکثر فرصت برای احساس سعادت‌مندی را به همه اعضایش بدهد. بی‌گمان آرمانشهر نمی‌تواند چنین باشد.

آرمانشهرها جوامعی هستند که گرچه همه افراد مشابه یکدیگر رفتار و زندگی می‌کنند، اما تنها استعدادهای گروه اندکی شکوفا می‌شود و تنها گروه اندکی احساس سعادت کامل می‌کنند. آرمانشهرها جوامع بی‌طبقه، بی‌قطب و انباشته از افراد متوسط‌اند. وقتی در آرمانشهرها کوشیده می‌شود تا ریشه هر نوع فساد و انحراف و گناه (حداقل در ظاهر) خشکانده شود، شرایط پدیداری فرهیختگان و نخبگان نیز از میان می‌رود. تولید نخبگان و فرهیختگان در هر جامعه پویا، عکس‌العملی طبیعی است به وجود متحرفان و خطاکاران و نافرهیختگان. آرمانشهرها جوامع توده‌وار، خنثی و ایستا هستند. اما جوامع زنده و پویا، حدی از قطب‌بندی و اختلاف و تنوع در خود دارند. در یک جامعه پویا، حد و سطح معقولی از فقر در برابر حد معقولی از ثروت‌مندی، جد معقولی از بزه‌کاری در برابر طبقاتی از پرهیزگاران و ... وجود دارد. این نشانه قدرت ساختاری یک نظام اجتماعی است که هم‌گانتستر تولید کند و هم راهبه و هر دوی اینها در یک چارچوب قانونی قدرتمند قرار داشته باشند. جامعه بدون گانتستر چیزی کم دارد و جامعه انباشته از گانتستر هم مختل خواهد شد. همچنین جامعه بدون راهبه چیزی کم دارد و جامعه انباشته از راهبه هم از فعالیت باز می‌ایستد. فراموش نکنیم که گاهی کارخانه‌های قفل‌سازی غربی، برای آزمون کارایی آخرین مدل قفل‌های تولیدی خود، گانتسترها را به مسابقه می‌طلبند. همچنین بسیاری از مراکز نگهداری بیماران لاعلاج و مسری، مثل جذامیان و سلولین، در کشورهای جهان توسط راهبه‌ها اداره می‌شود.

همان گونه که در یک الکترو موتور تکامل قطبهای مثبت و منفی، موتور را به گردش درمی‌آورد، در جامعه نیز تعامل گروههای ناپهنجار و نخبگان عامل تکامل است. رفتارهای ناپهنجار گروه اول، عامل اخلاق در نظام اجتماعی است، آنگاه نخبگان وارد چالش فکری و چاره‌جویی می‌شوند و بعد پیکره اصلی جامعه، شامل انبوهی از آدمهای متوسط و معمولی، مجریان راهت‌مایه‌ها و دستورالعمل‌های نخبگان، برای اصلاح و پیشرفت جامعه خواهند بود. و بدین ترتیب فرایندهای سه‌گانه

سیستمی به کار می‌آید و جامعه قدم به قدم به سوی تعالی پیش می‌رود. بنابراین، آرمانشهرگیری نه تنها خلاف سنت الهی، خلاف تجربه تاریخی بشریت و خلاف نظریه سیستمهای پویاست، بلکه ایده‌ای است متعلق به دوران نوجوانی بشریت. ایده آرمانشهرگیری به کار دورانی می‌آید که بشر به بن‌بست‌هایی برمی‌خورد که برون رفتی جز انهدام اجتماعی (یعنی انقلابیهای انفجاری) نمی‌یافت. در آن دوران بود که مصلحان اجتماعی با توجه به ایده‌های آرمانشهری می‌توانستند مردم را به امید رهایی و آینده‌ای بهتر بر علیه نظامهای موجود (که در فساد و تباهی غوطه‌ور و در ایستایی و رخوت منجمد شده بودند) بشورانند و یا انقلابیهای انفجاری نظام موجود را - که امیدی به اصلاح آن نمی‌رفت - منهدم کنند.

اما اکنون جامعه جهانی به سرعت به عصری وارد می‌شود که می‌توان عصر «انقلابیهای ذره‌ای» (یا انقلابیهای اسپیسیتی) نام نهاد. در چنین عصری سرعت تحولات، یعنی سرعت و قدرت فرایندهای سه‌گانه سیستمی به اندازه‌ای شدید است که واقعیت از تخیل پیشی می‌گیرد و عالم خارج سریعتر از انتظارات ذهن آدمیان پیشرفت می‌کند و تحول می‌یابد. در عصر انقلابیهای انفجاری، اطلاعات، منجمد و فرایندهای اصلاح و انطباق اجتماعی یا به کلی مختل یا بسیار کند بوده است. بنابراین انتظارات مردم برآورده نمی‌شد و بعد از انباشت انتظارات و شکاف میان آنها و واقعیت موجود منجر به انقلاب انفجاری می‌شد. اما در عصر انقلابیهای ذره‌ای، سرعت تحولات و سرعت اصلاح و انطباق جوامع به گونه‌ای است که انتظارات انباشته‌ای پدید نمی‌آید و در بسیاری از موارد، واقعیت از انتظارات انسانها (برای تحول و تغییر) پیشی می‌گیرد. این به خاطر وجود انقلابیهای ذره‌ای است که موجب تحول در سیستمهای اجتماعی شده است. این انقلابیهای ذره‌ای حاصل انبوهی از کار فشرده فکری و تجربی محققان، عالمان و روشنفکران (در همه زمینه‌های علوم اجتماعی، تجربی و فن‌آوری) است که به یمن گسترش ارتباطات و حرکت سریع اطلاعات در سطح جهان، تأثیرات آنها انقلابی شده است. ایده تازه کوچکی در گوشه‌ای از جهان به ذهن متفکری می‌خورد یا یک نوآوری کوچکی در فن‌آوری پدید می‌آید، این ایده یا نوآوری به سرعت از طریق شبکه‌های اطلاعاتی و رسانه‌ها و بازارهای جهانی در همه دنیا پراکنده می‌شود و ذهن انبوهی از صاحبان اندیشه و پیشه را به چالش برمی‌انگیزد. آنان نیز چیزی بر آن می‌افزایند یا آن را اصلاح می‌کنند. سپس یکباره انقلابی در زمینه‌ای از دانش یا تکنولوژی پدید می‌آید که به دلیل فراگیری و اطلاع همگانی نسبت به آن، عملاً و به سرعت در زندگی عملی انسانها و جوامع رسوخ می‌کند و نهادینه می‌شود. اکنون وقتی تعداد بیشماری از این ایده‌های کوچک هر روز و هر ساعت در همه زمینه‌های فکری، علمی و فن‌شناختی در سطح جهان پراکنده می‌شود و در چالش فکری و علمی جهانی تکمیل می‌شود، انقلابی مستمر پدید می‌آید که حاصل آن پیشرفتهای سریع در آگاهی بشریت از خویش و دنیای اطراف خویش، و رشد سریع تکنولوژی و همراه با آن، اصلاحات سریع در رفتار انسانها و نهادهای جوامع است. این مفهوم انقلابیهای ذره‌ای است.

معلوم نیست کج بودن خط ریش، یا فلان مدل موی سر، یا پوشیدن لباسهای شاد، یا کوتاه بودن آستین مردان ناپهنجاری باشد. اما مسئله این است که آرمانشهرگرایان حاضرند هزینه‌های زیادی برای نابودی همین اندکهای ظاهری و بی‌ارزش، بر جامعه تحمیل کنند.

در چنین دنیایی دیگر جایی برای اندیشه‌های آرمانشهرگیری وجود ندارد. یعنی بشریت دیگر نیازی به این اندیشه‌های ویرانگر ندارد. چرا که این گونه اندیشه‌ها به دلیل آثار انفجاری و انهدامی که دارند، بسیار پرهزینه‌اند و نسلهایی باید تاوان اجرای یک اندیشه آرمانشهرگیری - که در انقلاب یک نسل متجلی می‌شود - را بپردازند. و تازه هیچ تضمینی هم وجود ندارد که پس از انقلاب و با پرداخت آن هزینه‌های سنگین، به اهداف موردنظر دست یابند. و کدام آرمانشهر، بهتر و عملی‌تر از آرمانشهری که بشریت با تکامل تاریخی و با همگرایی جهانی و از طریق خردمندی کلی انسانها، بتدریج و به طور طبیعی، و با اطمینان مرحله به

مرحله به آثار مثبت آن، به سوی آن گام بردارد؟ این همان چیزی است که جامعه جهانی به سوی آن روان است. ارزشهای مشترک انسانی بتدریج در همه دنیا فراگیر شده است و سازمانها و نهادهای جهانی برای حفاظت از آنها دست به کار شده‌اند. البته طبیعی است که در هر کار بشری ضعفهایی وجود دارد که بتدریج اصلاح خواهد شد.

و نکند همه آرمانهایی که در جمهوری افلاطون، ناکجا آباد سهروردی، مدینه فاضله خواجه نصیر، آرمانشهر تامس مور^۱، شهر خورشید کامپانلا^۲، کمونیزم مارکس و جوامع موعود ادیان بشارت داده شده است، در یک همگرایی تاریخی در جامعه‌ای محقق شود که اکنون بشریت از طریق خردمندی جهانی به سوی آن روان است. این گونه باشد یا نه، عصر انقلابیهای انفجاری و بنابراین عصر آرمانشهرگیری به سر آمده است و عصر انقلابیهای مستمر ذره‌ای، و اصلاحات و انطباقهای مداوم اما صلح‌آمیز - آغاز شده است. و به علت همین تحول و تغییر مداوم است که رشته‌ای به نام «مدیریت تحول»^۳ پدید آمده است و یا اینکه ۹۰ درصد مؤسسات و سازمانهای انگلستان در سال ۱۹۹۱ در حال تجدید سازماندهی و تغییر ساختاری بوده‌اند.^۴

بشریت دیگر نیازی به این اندیشه‌های ویرانگر ندارد. چرا که این گونه اندیشه‌ها به دلیل آثار انفجاری و انهدامی که دارند، بسیار پرهزینه‌اند و نسلهایی باید تاوان اجرای یک اندیشه آرمانشهرگیری - که در انقلاب یک نسل متجلی می‌شود - را بپردازند.

به همین علت است که چین مائو با آن همه قدرت و جمعیت، آشکارا می‌کوشد تا پیوندهایش را با جامعه جهانی گسترش دهد؛ و کاسترو در سکوت با جامعه جهانی همکاری می‌کند، و شوروی سوسیالیستی بدون انقلاب، به جهان آزاد می‌پیوندد؛ و سپید پوستان آفریقای جنوبی نه تنها می‌پذیرند که رژیم آپارتاید - که آن همه هزینه و خون برای حفظ آن داده بودند - را مختارانه کنار بگذارند، بلکه می‌پذیرند که ماندلا - زندانی سیاهشان - به ریاست آنها برگزیده شود و خود به خدمت او درآیند. اینها همه حاصل فشار انقلابیهای ذره‌ای و روندهای اصلاح مستمر است.

بنابراین بگذار طالبان برای آخرین بار چهره کریه و زشت اندیشه‌های آرمانشهرگیری را به بشریت بنمایاند و این درسی باشد برای بشریت و به‌ویژه برای ما که در این آموختن، بر دیگران مقدمیم.

سیاستهای طالبان، گونه‌های افراطی برخی اقدامات، افعال و رفتارهایی است که در طی بیست سال گذشته گاه‌گاه ما نیز تجربه کرده‌ایم و یا گروههایی در داخل حامی و مبلغ آن‌اند. طالبانگری تصویر عریانی از آرمانشهرگیری در پایان قرن بیستم است و این تجربه گرانقدری برای ما و بشریت است تا با پذیرش اختلافها و تنشها (در رفتار و افکار انسانها)، انسانی‌تر وارد قرن آینده شویم.

طالبان قائلان به تفسیری از اسلامند، همان گونه که ما قائلان به تفسیر دیگری از اسلامیم. آنها همانقدر و به همان شیوه‌ای بر حقانیت خود پای می‌فشارند، که برخی از گروههای داخلی ما در مورد تفسیر خود از اسلام چنین می‌کنند. به هر ترتیب «روش» یکی است، گرچه - به علت تفاوت در شرایط و امکانات - به نتایج متفاوتی انجامیده است.

سیاستها و رفتارهای طالبان نتیجه افراطی و غیر قابل قبول «روشی» است که در میان آنها و برخی از ما مشترک است. طالبان فرصت بی‌نظیری برای بازاندیشی در «روشها» به ما می‌دهد (گرچه گران و پرهزینه برای ملت افغان). آنها آمده‌اند و یک آزمایشگاه بزرگ و واقعی در اختیار ما نهاده‌اند تا نتایج افراطی و احتمالی روشهایی را که ما نیز - به نوعی و در سطحی متفاوت - از آن پیروی می‌کنیم، مشاهده کنیم (و خدا را سپاس گوئیم که دیگران را مایه عبرت ما قرار می‌دهد نه ما را ...، فاعتبروا یا اولی الابصار).

اکنون ببینیم توسعه سیاسی در این زمینه چه می‌کند. توسعه سیاسی با بسط اطلاعات و گسترش گفت‌وگوی جمعی، پذیرش افکار و اندیشه‌های گوناگون، تنوع در اندیشه‌ها، پیشه‌ها، رفتار، افکار و ظواهر زندگی را برای مردم قابل قبول می‌کند. توسعه سیاسی با به رسمیت شناختن و استفاده از همه انسانها، فرهنگها، اندیشه‌ها و ایده‌های موجود در جامعه،

ضرورت تنوع و ناممکن بودن یکنواختی را جا می‌اندازد و طبیعی می‌کند. آن بخشهایی از حقیقت که در دست دیگران است را نیز آشکار می‌کند و خطاهای اندیشه‌های مختلف را برملا می‌سازد و بنابراین اندیشه‌های مختلف را نزد دارندگانشان از مطلق بودن می‌اندازد و راه را بر آمانشهرگرایی می‌بندد.

بگذار طالبان برای آخرین بار چهره کریه و زشت اندیشه‌های آرمانشهریگری را به بشریت بنمایاند و این درسی باشد برای بشریت و به ویژه برای ما که در این آموختن، بر دیگران مقدمیم.

توسعه سیاسی نخست ابزارهای اشاعه اطلاعات در همه زمینه‌ها را مستقر و نهادینه می‌سازد. تقویت و تسریع اشاعه اطلاعات نه تنها بازارها را کارا می‌کند و اقتصاد را به تحرک وامی‌دارد و سیاستهای اقتصادی دولت را در جهت دولت هدایت می‌کند، بلکه جریان انقلابهای ذره‌ای را در تمامی جوانب زندگی اجتماعی، می‌گستراند. ایده‌ها، اندیشه‌ها و نوآوریهای جدید در تمامی زمینه‌های فکری، هنری، تولیدی، اجتماعی و فن‌شناختی (تکنولوژیک) به همه جا سرازیر می‌شود. در واقع یک فرایند بازخورد اطلاعات قوی به راه می‌افتد.

از سوی دیگر، توسعه سیاسی، ابزارها و نهادهای مربوط به نقد اجتماعی را نیز مستقر و نهادینه می‌سازد. یعنی طبقاتی از فرهیختگان و روشنفکران و نوآوران در تمامی زمینه‌های زندگی اجتماعی، پدیدار می‌شوند. این طبقات روشنفکری، با وجود گردش قوی اطلاعات، فرایندهای قوی اصلاح و انطباق درون سیستمی (تصحیح خودکار و بی‌وقفه خطاها و انحراف از اهداف، و نیز انطباق نظام با شرایط متحول بیرونی) را به راه می‌اندازند. بنابراین انبوهی از ایده‌ها و اندیشه‌ها و طرحها در یک جریان آزاد اصلاحات به همه جا سرازیر می‌شود و انبوهی از نقدها منجر به جریان مداوم و مستمر اصلاح و انطباق در داخل نظام اجتماعی می‌شود.

در این صورت واقعیت بسی سریعتر از انتظارات مردم تحول می‌یابد. انتظارات مردم با انبوهی از ملاحظاتی فردی، آداب و رسوم، باورها و سنتهای اجتماعی به هم آمیخته است و

بنابراین، نسبتاً کند متحول می‌شود. وقتی عالم واقع، در یک فرایند مستمر تحول و تغییر قرار می‌گیرد (انقلاب مستمر ذره‌ای) دیگر انتظارات مردم بر هم انباشته نمی‌شود و بنابراین تراکم انتظارات منجر به انقلاب انفجاری نمی‌شود. و بدین ترتیب جامعه دیگر به انقلابهای انفجاری و هزینه‌های ناشی از تخریب و انهدام آنها دچار نمی‌شود.

در واقع وقتی انحرافها، خطاها و ناسازبهای جوامع بر هم انباشته نمی‌شود و مردم در برابر فشار انبوهی از انتظارات برآورده نشده قرار نمی‌گیرند و عالم واقع سریعتر از آنچه آنها انتظار دارند تحول می‌پذیرد، دیگر نیازی نیست تا مصلحان اجتماعی از طریق تبلیغ اندیشه‌های آرمانی و به امید بنای یک آرمانشهر، آنان را بشورانند. و اگر کسی نیز اندیشه‌های انقلابی و آرمانی را ترویج کرد، گرونده‌ای نمی‌یابد.

این گونه است که توسعه سیاسی با گشودن راه برای انقلابهای مستمر ذره‌ای، راه را بر هر نوع آرمانشهریگری و انقلابهای انهدامی می‌بندد و چه هزینه‌هایی که از این رهگذر صرفه‌جویی نمی‌شود. در واقع حذف اندیشه‌های آرمانشهریگری، گامی است در راه کارایی تاریخی جامعه (یعنی دستیابی تاریخی جامعه به اهدافش با کمترین هزینه ممکن). فقط به یاد بیآوریم که نخستین برآورد رسمی پس از جنگ تحمیلی، تنها خسارات مادی جنگ را نزدیک به هزار میلیارد دلار اعلام کرده است (که قطعاً دقیق نیست، و بی‌گمان کمتر از واقع است). در حالی که تمامی فروش نفت ما در سه دهه گذشته حدود چهارصد میلیارد دلار بوده است. ۱۳ یعنی آنچه که نسلهایی می‌اندوزند را ممکن است یک نسل آرمانگرا برای وصول به آرمان خویش فدا کند و این، هزینه اندکی نیست.

به علت وجود همین فرایندهای اصلاح مستمر است که دهه‌هاست در کشورهای پیشرفته اندیشه‌های آرمانشهری خریداری ندارد، و هیچ انقلاب و برانگیزی نیز رخ نداده است. و به همین علت است که همه انقلابها و شورشها و آرمانخواهیهای افراطی و رهبران اسطوره‌ای و ایده‌نولوژیهای ناکجاآبادی - در جهان معاصر - در کشورهای جهان سومی پدیدار شده است و طرفدار یافته است.

بنابراین توسعه سیاسی را پاس بداریم و تقویت کنیم تا دیگر باره دچار هزینه‌های عظیمی نشویم که در طول تاریخ مکرراً به واسطه شورشها، انقلابها و انهدامها متحمل شده‌ایم. حادثه دوم خرداد ۷۶ طلیعه پیدایش فرایندهای اصلاح و انطباق و میوه شیرین دوره‌ای کوتاه از توسعه سیاسی بود. دوم خرداد ۷۶ می‌تواند نقطه آغازی باشد بر «انقلابهای مستمر ذره‌ای» در ایران و بنابراین نقطه پایانی باشد بر انقلابهای مکرر تاریخی. توسعه سیاسی را پاس بداریم تا فرصتهای متعلق به

طالبان فرصت بی نظیری برای بازاندیشی در «روشها» به ما می‌دهد (گرچه گران و پرهزینه برای ملت افغان). آنها آمده‌اند و یک آزمایشگاه بزرگ و واقعی در اختیار ما نهاده‌اند تا نتایج افراطی و احتمالی روشهایی را که ما نیز - به نوعی و در سطحی متفاوت - از آن پیروی می‌کنیم، مشاهده کنیم

نسلهای آینده از دست نروند.

بی‌نوشتها

۱. البته در کنار جزء اخلاص، فرایندهای سه‌گانه سیستمی (بازخورد اطلاعات، اصلاح و تطبیق) ضروری است. در این باره در گفتار پیشین (راه نو، شماره ۱۶) سخن گفته شد. برای بحث تفصیلی در مورد فرایندهای سیستمی بنگرید به:
- فرهاد، مهدی، نگرش سیستی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- دوران، دافیل، نظریه میسهما، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۰.

2. Fable of the Bees
3. Bernard Mandeville
4. Middlesex

۵. آنتیکین، تاریخ علم اقتصاد، ناصر گیلانی، انتشارات تیرنگ، بی‌جا، بی‌تاریخ، ص ۱۵۸.

۶. همان، صص ۱۶۳ - ۱۵۷.

۷. خدای خدایان در اساطیر یونان.

۸. این جمله را قبلاً در مقدمه کتاب بازار یا نابازار؟ نوشته‌ام و بارها مورد استفهام قرار گرفته‌ام، حتی از سوی بسیاری از دانش‌مؤختگان اقتصاد.

۹. Thomas More، نویسنده و سیاستمدار انگلیسی، نخستین کسی بود که واژه آرمانشهر (یوتوپیا / Utopia) را ابداع کرد و کتابی به همین نام در ۱۵۱۶ به چاپ رساند. ترجمه فارسی این کتاب توسط دلریوش اشوری و انتشار نادر انجام شده است که انتشارات خوارزمی در سال ۱۳۶۱ به چاپ رسانده است.

۱۰. نویسنده ایتالیایی (۱۶۳۹ - ۱۵۶۸).

11. Managing Change

۱۲. مجله اقتصاد و مدیریت، شماره ۲۶ (بهار ۱۳۷۷)، ص ۴۴.

۱۳. البته چون درآمدهای نفتی یاد شده در طی سی سال کسب شده است، بی‌گمان - به دلیل تورم جهانی - قدرت خرید آنها بیش از چهارصد میلیارد دلار امروز بوده است. اما برای منظور تحلیلی ما چنین دقتی لازم نیست و ارقام و اختلافاً آن اندازه فاحش است که از هرگونه تلاش ویژه استدلالی بی‌نیاز است.

بگیرند. اما به نظر می‌رسد این اقدام اگر در دادگاه انجام می‌شد، فواید بیشتری بر آن مترتب بود. آقای خاتمی یا همین اشرافیت ستیزیها و مردمداریها است که می‌تواند خاتمی باقی بماند.

زیاد در دسترسان ندهم، موضوع دوم پیروپوست است به انعکاس یک خبر در دو روزنامه صبح و عصر تهران. ابتدا این خبر را در هر دو روزنامه بخوانید:

کجهان: ۵ شهریور ۱۳۷۷، صفحه ۲، ستون اخبار ویژه
طلاب جوان حوزه علمیه قم از پذیرفتن شهریه ویژه دختر آقای منتظری امتناع کردند. به گزارش رسیده از قم، پرداخت شهریه ده هزار تومانی به طلاب که اخیراً از سوی دفتر آقای منتظری آغاز شده بود، با اعتراض و امتناع شمار زیادی از روحانیان حوزه به ویژه طلاب جوان، روز گذشته تعطیل شد. یادآور می‌شود این رقم بالاترین مبلغی است که تاکنون از سوی بیوت و دفاتر مربوطه در قم پرداخت شده است. گفتنی است به دنبال تحریکات مشکوک باند تبهکار مهدی هاشمی در بیت آقای منتظری و حوادث سالهای اخیر، اکثر طلاب حوزه علمیه قم، دریافت شهریه از دفتر وی را تحریم کرده‌اند. از این رو ماجرای اخیر را می‌توان به مثابه ناکام شدن طرح تازه دفتر متکبر برای شکستن تحریم گذشته به حساب آورد.

روزنامه توس: ۵ شهریور ۱۳۷۷، ص ۲، ستون خبرنگار ویژه
پرداخت شهریه ایتالله منتظری به طلبه‌های حوزه علمیه که چندی پیش از سر گرفته شده بود، روز شنبه و در بی بسته شدن دو طرفه کوچی منتهی به منزل ایشان، قطع شد.

عابر پیاده، قاعدتاً و بنابه مشربی که دارد کاری به موضوع خبر ندارد. بلکه مسئله این است که از کجا باید فهمید، خبر صحیح کدام است؟ کدام یک واقعیت دارد و چه کسی حقیقت را می‌گوید؟

امروزه که عصر ارتباطات است و فاصله تهران - قم به لطف بزرگراه، یک ساعت بیشتر نیست، و به لطف موبایل، دورترین نقطه جهان، در همین نزدیکی است! آیا اگر خواننده این دو خبر به قم رفت و در آنجا با واقعیت موضوع و راههای بسته، روبرو شد، اجازه دارد اعتبار اخبار روزنامه و خیلی اعصاها و چیزهای دیگر را زیر سؤال ببرد و به مدیران و مسئولان و اخبارنویسان آن روزنامه بی‌اعتماد شود؟ راستی، اعتماد چگونه به وجود می‌آید؟ و چگونه از بین می‌رود؟

۱- چرا رئیس جمهور به دادگاه نرفت؟

۲- کدام روزنامه، حقیقت را می‌گوید؟

در مورد موضوع اول، حتماً اطلاع دارید که روزنامه‌ها اوایل هفته گذشته خبر تشکیل دادگاه مطبوعات با موضوع رسیدگی به شکایت رئیس جمهور از مدیران مسئول نشریات شلمچه و ثارات را دادند. عابر پیاده وقتی خبر را شنید انتظار داشت آقای خاتمی در این زمینه هم «خلاف آمد عادت» می‌کرد و شخصاً در دادگاه حضور می‌یافت و تصمیم خود را در آنجا اعلام می‌کرد. حضور آقای خاتمی در دادگاه، چندین حسن می‌توانست داشته باشد:

اولاً (این حضور، اقدامی می‌شد تاریخی در روند روش و منش مردم‌داری و مردم‌سالاری و نشان دادن برابر بودن همه انسانها در برابر قانون. مگر نه اینکه افتخار شیعیه این است و علما هم روی منابر می‌گویند که امام علی (ع) مانند یک فرد عادی در دادگاه حاضر می‌شد. حال یا کسی علیه او و یا او علیه کسی شکایتی داشت، روحانیون هم نباید خود را تافته جدا بافته بدانند و خود را فوق مردم بدانند.

ثانیاً (این حضور، درسی می‌شد برای جامعه از نظر قانون‌گرایی. این امر بخصوص در برابر رفتارهای غیرقانونی برخی از مسئولین قوه قضاییه که خود مبلغ و مروج قانون‌شکنی و ایجاد هرج و مرج در جامعه هستند، می‌توانست بسیار آموزنده و اثرگذار باشد. آقای خاتمی می‌توانست با این اقدام خود به کسانی که با برخی از مطبوعات مخالفاند، پیامورد که اگر انتقاد، اعتراض و یا شکایتی دارید، راه حل آن، قانون است و قانون‌گرایی؛ حضور در دادگاه، قضاوت هیئت منصفه و صدور حکم قاضی. (هر چند از منظر قاضی، ممکن است یک با یک برابر نباشد!) و حکم صادره برای مدیرمسئول وابسته جناح راست با حکم صادره برای مدیرمسئول جناح چپ یکسان نباشد، چنان که تاکنون نبوده است!)

درست است که آقای خاتمی با بزرگواری و بزرگمنشی از «حق» خود گذشت و مصلحت را در این دید که شکایت خود را پس بگیرد تا برخی از نویسندگان این دو نشریه شرمسار شوند و در رفتار خود اخلاق اسلامی و اخلاق حرفه‌ای را در نظر

یادداشت‌های عابر پیاده

چرا رئیس جمهور به دادگاه نرفت؟

برخی از دوستان می‌گفتند که: «ما بالاخره فهمیدیم که این ستون عابر پیاده، یک ستون جدی است یا شوخی و طنز؟» معتقد بودند که خواننده باید تکلیفش را بداند و مطلب باید نسجام داشته باشد. نمی‌شود با شوخی شروع کرد و جدی تمام کرد و قس علیهذا.

پاسخ عابر پیاده به این تذکرات دوستانه این است که به قول مرحوم مولوی:

هیچ آدابی و ترتیبی مجوی
هر چه می‌خواهد دل تنگت بگوی

حالا که مدیر مسئول به عابر پیاده این اجازه را داده است که هر چه می‌خواهد، بنویسد و هر جور که می‌خواهد بگوید و عموم خوانندگان هم که خودشان عابر پیاده تشریف دارند، مشکلی با این ستون پیدا نکرده‌اند، پس فعلاً عابر پیاده هم که از یکنواختی پرهیز دارد و بیشتر تنوع را می‌پسندد همین روال را ادامه می‌دهد و دوستان را به پیاده‌روی دعوت می‌کند.

برای این شماره عابر پیاده، دو موضوع زیر را که در پیاده‌روها مورد بحث و توجه عابران بوده است بررسی می‌کنیم:

